روزنامه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اجتماعی، ورزشی صبح ایران
صاحب امتیاز و مدیرمسئول: مهدی رحمانیان
نشانی: تهران: میدان فاطمی، خیابان بهرام‌مصیری، پلاک ۲۲ • تلفن گویا: ۸۸۹۲۵۴۶۷ • نمابر: ۸۸۹۲۵۴۶۷
تلفن آگهی‌ها: ۸۶۰۳۶۱۱۹ • تلفن امور آگهی‌های شهرستان‌ها: ۷-۴۴۰۱۹۸۰۵ • تلفن امور مشترکین: ۸۸۹۰۳۵۴۸
توزیع: موسسه مطبوعاتی نشرگستر امروز نوین تلفن: ۰۹۳۸۵۲۲۱۰۱۶ • چاپ: صمیم

روزنامه شرق

شنبه ۲۰ تیر ۱۴۰۵ • ۲۶ محرم ۱۴۴۸ • ۱۱ جولای ۲۰۲۶ • سال بیست‌ودوم • شماره ۵۴۲۳ • ۸+۱۲ صفحه
اذان ظهر تهران ۱۲:۱۰ • اذان مغرب ۱۹:۴۳ • اذان صبح فردا ۳:۱۴ • طلوع آفتاب ۴:۵۸

پیکرهای مطهر شهید حضرت آیت‌الله سیدعلی خامنه‌ای(ره) و اعضای خانواده ایشان، ظهر پنجشنبه ۱۸ تیر ۱۴۰۵ با حضور مردم عزادار در مشهد تشییع شد و پس از تاریک‌شدن هوا، تشییع‌کنندگان به یاد رهبر شهید و اعضای خانواده با روشن‌کردن شمع مراسم شام غریبان برگزار کردند. عکس: محمدمهدی پورعرب، ایرنا

www.sharghdaily.com aparat:tasvirshargh Telegram:SharghDaily youtube:sharghdaily twitter:sharghdaily instagram:sharghdaily1

محمد کوچک‌پور؛ مردی که زمان را عکاسی کرد

محمدغلامی‌پور

بعضی آدم‌ها را باید بعد از رفتنشان دوباره خواند. سال‌ها از روزی که برای گفت‌وگو با محمد کوچک‌پور کپورچالی به کپورچال انزلی رفتم گذشته است. آن روز، این گفت‌وگو فقط یک مصاحبه با یکی از شناخته‌شده‌ترین عکاسان مستند ایران بود؛ اما امروز، پس از خاموش‌شدن او، همان کلمات و همان روایت‌ها معنای دیگری پیدا کرده‌اند. انگار آنچه در آن چند ساعت گفته شد، دیگر فقط خاطره یک عکاس نیست؛ وصیت نانوشته مردی است که بیش از چهار دهه، حافظه تصویری بخشی از ایران را بر دوش کشید.

کوچک‌پور از خودش کمتر حرف می‌زد. هر بار که پرسشی درباره زندگی‌اش مطرح می‌شد، پاسخ را به آدم‌های داخل عکس‌هایش می‌رساند؛ به کودکانی که امروز پدر و مادر شده‌اند، به دامدارانی که دیگر کوچ نمی‌کنند، به جنگل‌هایی که بخشی از آنها دیگر وجود ندارند، به تالاب‌هایی که آرام‌آرام از نقشه جغرافیا محو می‌شوند و به آیین‌هایی که فقط در قاب‌های او می‌توان سراغشان را گرفت.

شاید به همین دلیل است که مرور زندگی او، بدون مرور عکس‌هایش ممکن نیست. از جاده انزلی که خارج می‌شوم، نام کپورچال بیشتر شبیه نامی است که فقط روی تابلوها دیده می‌شود؛ روستایی آرام که کمتر کسی تصور می‌کند یکی از مهم‌ترین آرشیوهای عکاسی مستند ایران را در خود جای داده باشد. هنوز مقصد را کامل برای راننده تاکسی توضیح نداده‌ام که لبخندی می‌زند و می‌گوید: «استاد کوچک‌پور؟». سؤالش بیشتر شبیه یک اطمینان است تا پرسش. چند دقیقه بعد، مقابل ساختمانی ساده توقف می‌کنیم؛ جایی که سال‌ها محل رفت‌وآمد عکاسی بوده که آوازه آثارش بسیار دورتر از محل زندگی‌اش رفته، اما خودش هیچ‌وقت علاقه‌ای به رفتن نداشت. بسیاری از عکاسان برای دیده‌شدن به پایتخت مهاجرت کردند؛ او اما ترجیح داد کنار همان مردمی بماند که سوژه‌های اصلی عکس‌هایش بودند. در را که باز می‌کند، اولین چیزی که جلب توجه می‌کند، دوربین‌ها نیستند؛ عکس‌ها هستند. صدها قاب، روی دیوارها، روی میزها و میان پوشه‌ها پراکنده‌اند؛ کودکانی که لبخند می‌زنند، پیرمردهایی که نگاهشان از قاب بیرون آمده، زنان عشایری که در مسیر کوچ‌اند، مهی که جنگل را بلعیده، اسب‌هایی که در ارتفاعات می‌دوند و رودخانه‌هایی که امروز دیگر آن‌قدر پرآب نیستند.

برای او، هیچ‌کدام از این عکس‌ها یک اثر هنری صرف نبودند؛ هرکدام، بخشی از زندگی‌اش بودند.

محمد کوچک‌پور کپورچالی، سال ۱۳۳۴ در کپورچال بندر انزلی به دنیا آمد. عکاسی را نه در دانشگاه آموخت و نه در کلاس‌های آموزشی؛ همه چیز از علاقه‌ای شخصی آغاز شد؛ علاقه‌ای که سال‌ها حتی اجازه بروز پیدا نکرد. وقتی از نخستین روزهای عکاسی می‌پرسم، لبخندی می‌زند؛ لبخندی که بیشتر به یادآوری یک شیطنت نوجوانانه شبیه است. «پیش از انقلاب از نوجوانی عاشق عکاسی بودم، اما خانواده‌ام به خاطر اعتقادات مذهبی با این کار موافق نبودند. می‌ترسیدند از نامحرم عکس بگیرم. برای همین هیچ‌وقت نتوانستم دوربین داشته باشم».

این علاقه سال‌ها در او ماند تا اینکه زندگی مسیر دیگری پیش پایش گذاشت. «بعد از ازدواج، هفدهم فروردین ۱۳۵۸ همراه همسرم برای ماه عسل به مشهد رفتیم. همان‌جا یک دوربین روسی خریدم و اولین عکس‌هایم را گرفتم». دوربین را که به خانه آورد، آن را از خانواده پنهان کرد. «طوری قایمش کرده بودم که کسی نفهمد. تا اینکه یکی از اولین عکس‌هایم از طبیعت کپورچال در مجله جوانان چاپ شد. دیگر همه فهمیدند». شاید همان صفحه مجله، سرنوشت او را عوض کرد. آن روزها چاپ‌شدن یک عکس در مطبوعات، اتفاق کوچکی نبود. سردبیرها به‌سادگی عکس چاپ نمی‌کردند و انتشار یک تصویر، برای یک عکاس جوان، بیشتر از هر جایزه‌ای معنای تأیید داشت. از او می‌پرسم آیا همان زمان تصمیم گرفت زندگی‌اش را وقف عکاسی کند؟

کمی فکر می‌کند و بعد می‌گوید: «همان چاپ باعث شد خودم را پیدا کنم. فهمیدم عکس‌هایم ارزش دیده‌شدن دارند. بعد از آن، دیگر نتوانستم عکاسی را کنار بگذارم».

مثل بسیاری از عکاسان جوان، ابتدا مجذوب درخت‌ها، رودخانه‌ها، مه و کوهستان شد؛ اما خیلی زود فهمید منظره، بدون انسان روایت کاملی ندارد.

کم‌کم دوربینش را از جنگل به سمت آدم‌هایی چرخاند که در دل همان جنگل زندگی می‌کردند؛ دامدارها، کوچ‌نشین‌ها، زنان چای‌چین، کودکان روستا، بازارهای هفتگی، مراسم مولودی‌خوانی، عروسی‌های سنتی، عزاداری‌ها و کوچ‌های فصلی. جایی در همان سال‌ها، عکاسی برای او از ثبت منظره به ثبت زندگی تغییر مسیر داد. از او می‌پرسم چرا مردم؟

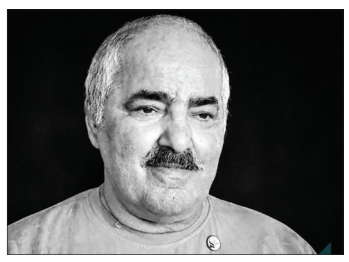

می‌گوید: «طبیعت همیشه زیباست، اما این آدم‌ها بودند که هر سال تغییر می‌کردند. حس کردم اگر از آنها عکس نگیرم، شاید دیگر فرصتی نباشد».

آن زمان هنوز کسی از واژه «پروژه مستند بلندمدت» استفاده نمی‌کرد؛ اما کوچک‌پور، بدون آنکه خودش بداند، دقیقا همین کار را انجام می‌داد.

او فقط عکس نمی‌گرفت؛ سال‌ها بعد دوباره به سراغ همان آدم‌ها می‌رفت؛ کودکی که یک روز گوسفند می‌چراند، چند سال بعد نوجوانی شده بود که همراه پدرش کوچ می‌کرد و سال‌ها بعد، پدری که فرزندش را در آغوش گرفته بود. او در واقع، زندگی را فصل به فصل عکاسی می‌کرد. این همان تفاوتی بود که بعدها نام محمد کوچک‌پور را از بسیاری از عکاسان طبیعت جدا کرد. از او می‌پرسم آن روزها، با آن جاده‌های خاکی و نبود امکانات، اصلا چطور به ییلاق‌ها می‌رسید؟ می‌خندد: «پیاده».

بعد مکث می‌کند و ادامه می‌دهد: «سال‌ها همه مسیرها را پیاده رفتم. بعد مجبور شدم یک موتور هوندا بخرم. با همان موتور، مسیر کوچ عشایر را می‌رفتم. بیشتر دامدارها را در بازارهای هفتگی پیدا می‌کردم. آنجا می‌فهمیدم چه زمانی کوچ دارند، کجا عروسی است، کجا مولودی‌خوانی برگزار می‌شود. بعد راه می‌افتادم».

برای او، سفر بخشی از عکاسی نبود؛ خود عکاسی بود. اگر قرار بود عکسی ثبت شود، باید همان مسیری را می‌رفت که سوژه‌اش می‌رفت؛ همان سرما را تحمل می‌کرد، همان باران را، همان گل و همان خستگی را. به همین دلیل است که وقتی امروز به عکس‌هایش نگاه می‌کنیم، بیشتر از آنکه قاب‌هایی زیبا باشند، تجربه‌ای زیسته‌اند؛ عکس‌هایی که بوی راه می‌دهند.

ادامه این گفت‌وگو را در سایت شرق بخوانید

حقوق خوانی

از قانون‌گذاری تا اجرای حکم؛ حق یا مصلحت؟

ابراهیم ایوبی
وکیل دادگستری

در چیستی و معنای دو واژه «حق» و «مصلحت» گفت‌وگوهای بسیاری در تاریخ پرفرازوفرود فلسفه حقوق شده است؛ با این حال، سعی می‌شود آنچه مناسب یک یادداشت کمتر از هزار کلمه و قابل نشر در یک روزنامه سراسری و با مخاطب عمومی است، بیان شود. «حق» آن چیزی است که در قانون (به‌ویژه قانون اساسی) برای افراد، صرف‌نظر از جایگاه آنان، تعیین شده و از سوی دستگاه قضائی تضمین می‌شود؛ ولی «مصلحت» منفعت موقتی است که با در نظر داشتن شرایط و اوضاع و احوال به دست می‌آید که البته اصلاحیه‌ای به «حقوق» پیش‌بینی‌شده در قوانین و مقررات می‌زند. به زبان ساده‌تر، «مصلحت» همان «منفعت» است، اما با توجیه نگاه جمعی و انعطاف‌پذیر. در ماه‌های گذشته و تحت تأثیر دو جنگی که به کشور تحمیل شد، تصمیم‌هایی برای زندگی روزانه مردم گرفته شده که گرچه با هدف حل مشکل و خیرخواهی بوده است، اما خارج از ساختار قانون اساسی بوده و در بلندمدت بحران‌ساز خواهد بود. در ادامه سه مورد را بررسی می‌کنیم.

اول، تمدید خودکار اجاره‌نامه: در زمان شیوع کرونا از زمستان ۱۳۹۸، شورای «سران قوا» که در گذشته جلسات غیررسمی و دوستانه‌ای داشتند، وارد حوزه قانون‌گذاری شد و در اولین اقدامات، اجاره‌نامه‌ها را با شرایطی قابل تمدید اعلام کرد. یکم تیرماه امسال نیز وزیر راه و شهرسازی اعلام کرد: «براساس مصوبه سران سه قوه درباره تمدید قراردادها و تعیین سقف افزایش اجاره‌بها در سال ۱۴۰۵، کلیه قراردادهای اجاره املاک مسکونی که مدت اعتبار آنها از تاریخ ابلاغ این مصوبه تا پایان سال ۱۴۰۵ منقضی می‌شود، در صورت تقاضای مستأجر برای تمدید، به مدت یک سال از تاریخ انقضای مدت قرارداد و با افزایش حداکثر ۲۵ درصد میزان افزایش اجاره‌بها و قرض‌الحسنه مربوطه، در کلیه نقاط کشور تمدید می‌شوند. در مصوبه سران قوا تأکید شده است مراجع قضائی باید از صدور دستور تخلیه به جهت انقضای مدت اجاره، به درخواست موجر خودداری کنند». جدا از اینکه با توجه به اصل پنجاه‌وهشتم قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران که بیان می‌دارد «اعمال قوه مقننه از طریق مجلس شورای اسلامی است که از نمایندگان منتخب مردم تشکیل می‌شود و مصوبات آن پس از طی مراحلی که در اصول بعد می‌آید، برای اجرا به قوه مجریه و قضائیه ابلاغ می‌گردد»، اصلاح قوانین خارج از صلاحیت سران قوا و نقض تفکیک قواست. این‌گونه تصمیمات خلاف اصل آزادی اراده و مبانی شریعت اسلام درباره عقد اجاره است. پیش‌فرض این نگاه، «موجر ظالم» و «مستأجر مظلوم» است که در عمل مصداق ندارد و در بسیاری از موارد مستأجر به مالک ستم می‌کند. ورود مقامات به عرصه قراردادهای خصوصی، پیامدهایی برای نظام حقوقی خواهد داشت.

دوم، نرخ دیه: براساس ماده ۵۴۹ «قانون مجازات اسلامی» (۱۳۹۲)، «موارد دیه همان است که در مقررات شرع تعیین شده است و میزان آن در ابتدای هر سال توسط رئیس قوه قضائیه به تفصیل براساس نظر مقام رهبری اعلام می‌شود». در بخش‌نامه مورخ ۲۷ اسفند ۱۴۰۴ رئیس قوه قضائیه که چند روز گذشته دوباره بازنشر شد، آمده است: «در اجرای ماده ۵۴۹ قانون مجازات اسلامی، مصوب ۱۳۹۲ و با توجه به بررسی‌های به عمل آمده، قیمت دیه کامله در ماه‌های غیرحرام از ابتدای سال ۱۴۰۵ مبلغ ۲۱ میلیارد ریال تعیین می‌گردد». به نظر بیشتر فقها، نرخ دیه براساس یکی از این موارد تعیین می‌شود: هزار گوسفند، ۲۰۰ گاو، صد شتر، ۲۰۰ دست حله یمنی، هزار دینار طلا و ۱۰ هزار درهم نقره. اگر قیمت یک کیلو گوسفند زنده ۷۰۰ هزار تومان (بر مبنای معدل بازار روز کشور) و وزن یک گوسفند را هم حداقل ۳۰ کیلو در نظر بگیریم، قیمت یک گوسفند ۲۱ میلیون تومان خواهد بود و قیمت هزار گوسفند ۲۱ میلیارد تومان. نتیجه اینکه قیمت دیه در سال ۱۴۰۵ یک‌دهم نظر فقهاست. البته قیمت این شش قلم کمی با هم متفاوت است، اما نه در این حد و اندازه.

سوم، اجرای مصلحت‌گرایانه احکام قضائی: چند سالی است که در اجرای برخی آرای قضائی که همه مراحل را طی کرده و به قطعیت رسیده است، نهادی به نام کارگروه با عضویت مقامات قضائی و امنیتی به میان می‌آید که اجرای حکم را متوقف یا موکول به تحقق برخی شرایط می‌کنند. این روش خلاف صریح قوانین دادرسی و اجرای احکام بوده و بسیاری از قضات به این نوع رفتارهای فراقانونی معترض هستند. دادبرده بزرگ‌ترین متضرر این روش است و متأسفانه کم‌کم امید خود را به دستگاه قضائی از دست می‌دهد.

به عنوان جمع‌بندی باید گفت در شرایط غیرعادی کشور و دغدغه سران قوا برای حل معضلات جاری مردم تردیدی نیست، اما عدم رعایت قوانین به‌ویژه قانون اساسی که به میثاق ملی تعبیر می‌شود، ممکن است در کوتاه‌مدت گرهی باز کند، اما در بلندمدت، قانون‌گرایی را تحت‌الشعاع خود قرار خواهد داد. تمدید خودکار اجاره‌نامه، تعیین نرخ دیه پایین‌تر از بازار و عدم اجرای حکم، به نفع مستأجر و محکوم‌علیه اما به ضرر موجر و محکوم‌له است. اگر شهروندی نتواند حق خود را از راه قانونی بگیرد، چه باید بکند. اینکه گفته شود شرایط عادی نیست، توجیه مناسبی نخواهد بود؛ زیرا قانون برای روزگار بحرانی وضع شده و در شرایط عادی مردم با هم کنار می‌آیند. هیچ مصلحتی بالاتر از حقیقت و در اینجا اجرای «قانون» نیست.

۱۰۱ سال

طبق آخرین تحقیقی که در ساردینا روی ۱۲۵ فرد بین ۷۱ تا ۱۰۱ سال انجام شده، نکاتی درباره طول عمر عیان شد. این افراد از نظر کیفیت کلی زندگی مرتبط با سلامت، تفاوت چشمگیری با سایر افراد نداشتند، اما آنچه آنها را متمایز می‌کرد، سطح بالاتر «گشودگی به تجربه» بود. این افراد کنجکاوتر بودند، علاقه بیشتری به یادگیری داشتند، از ایده‌های جدید استقبال می‌کردند و تمایل بیشتری به امتحان‌کردن تجربه‌های تازه نشان می‌دادند. ساکنان این منطقه همچنین مهارت بیشتری در کنارآمدن با مشکلات، توانایی بالاتر در مدیریت احساسات و مشارکت بیشتر در فعالیت‌های اوقات فراغتِ ذهنی یا جسمی داشتند. پژوهشگران تأکید می‌کنند که شخصیت به طور مستقیم باعث افزایش طول عمر نمی‌شود، بلکه بر سبک زندگی افراد اثر می‌گذارد.

۲۵ درصد

محققان با تحلیل داده‌های بیش از ۱۵۰ هزار نفر که در بانک زیستی انگلستان ثبت شده بود، دریافتند متولدان ۱۹۶۵ تا ۱۹۷۴ میلادی در مقایسه با متولدان ۱۹۵۰ تا ۱۹۵۴ میلادی، در سنین مشابه، شکاف سنی بزرگ‌تری دارند؛ یعنی نسل جدید از نظر زیستی پیرتر از نسل قبل است. محققان دریافتند افرادی که شکاف سنی بیشتری داشتند، بیشتر در معرض ابتلا به سرطان‌های جامد (غیرخونی) مانند سرطان ریه، سرطان دستگاه گوارش و سرطان رحم بودند. محققان تأکید دارند این مطالعه نشان‌دهنده ارتباط است، نه علت و معلول قطعی. طبق این تحقیق بین پیری زیستی سریع‌تر و افزایش سرطان در جوانان ارتباط وجود دارد، اما هنوز نمی‌توان ثابت کرد یکی علت دیگری است.

یادداشت

کربلا؛ از جغرافیا تا استعاره

علی مرسلی

چندی پیش به‌طور اتفاقی به ترانه‌ای فولکلور از کشور همسایه، ترکیه با عنوان «Nemrudun Kızı» (دختر نمرود) برخوردم که خواننده معروف ترکیه، ماهسون هم آن را بازخوانی کرده است. آنچه بیش از همه توجهم را جلب کرد، اشاره‌ای غیرمنتظره به «کربلا» در دل یک ترانه عاشقانه بود. این اشاره، پرسشی را پیش‌رو گذاشت: کربلا در موسیقی مردمی ترکیه چه جایگاهی دارد که حتی در روایت یک شکست عشقی نیز به آن ارجاع داده می‌شود؟

ترانه «دختر نمرود» روایت عاشقی است که پس از بی‌مهری معشوق، احساس می‌کند تمام زندگی‌اش فروپاشیده است. او معشوق را «دختر نمرود» می‌نامد؛ استعاره‌ای از انسانی سنگدل و مغرور که یادآور چهره نمادین نمرود در فرهنگ اسلامی است. راوی از خاموش‌شدن «اجاق» خود سخن می‌گوید؛ کنایه‌ای از نابودی خانه، امید و آرامش. او آن‌چنان در اندوه فرومی‌رود که جهان را در نگاه خود به «کربلا» تشبیه می‌کند؛ مکانی که در حافظه فرهنگی مسلمانان، نماد اوج رنج، مظلومیت و فقدان است. در پایان نیز، میان عشق، خشم و درماندگی، معشوق را نفرین می‌کند و آرزو دارد همان رنجی را که بر او تحمیل کرده، خود نیز بچشد.

این اشاره به کربلا، صرفا یک آرایه ادبی نیست. در سنت موسیقایی آناتولی، به‌ویژه در میان علویان و بکتاشیان، کربلا حضوری عمیق و ماندگار دارد. برای آنان کربلا فقط رویدادی متعلق به سال ۶۱ هجری نیست، بلکه حقیقتی زنده است که در هر عصر و هر جامعه‌ای می‌تواند تکرار شود.

علویان ترکیه که بنا بر برآوردهای مختلف میان حدود ۱۵ تا ۲۵ درصد جمعیت این کشور را تشکیل می‌دهند، میراثی غنی از موسیقی آیینی و مذهبی دارند. در این سنت، گونه‌هایی چون «مرثیه»، «دِییش» و «سِماح» جایگاهی محوری دارند و در آیین «جم»، به‌ویژه در ایام محرم، اجرا می‌شوند. مضمون مشترک این آثار، عشق به امام علی، سوگ امام حسین، وفاداری به اهل‌بیت و اعتراض به ظلم و ستم است. در میان شاعران این سنت، پیرسلطان ابدال جایگاهی ممتاز دارد و کربلا در بسیاری از سروده‌های او به نمادی برای عدالت‌خواهی و مقاومت تبدیل شده است.

با این همه، شاید مهم‌ترین ویژگی این سنت، نوع مواجهه آن با کربلا باشد. در این آثار، «صحرای کربلا» فقط یک مکان جغرافیایی یا واقعه نیست، بلکه استعاره‌ای از تجربه مشترک انسان در برابر بی‌عدالتی، غربت، فقدان و رنج است. هر انسانی که در زندگی با ظلم یا مصیبتی بزرگ روبه‌رو می‌شود، گویی کربلای خود را تجربه می‌کند. از این منظر، تشبیه شکست عشقی به کربلا در ترانه «دختر نمرود» نه اغراق شاعرانه، بلکه ادامه منطقی همین سنت نمادپردازی است.

شاید همین نگاه، یکی از تفاوت‌های مهم میان کربلای ادبی و کربلای تاریخی باشد. تاریخ از واقعه‌ای سخن می‌گوید که در زمان و مکان مشخصی رخ داده است؛ اما ادبیات و موسیقی، آن واقعه را به زبانی برای بیان تجربه‌های فراگیر انسانی تبدیل می‌کنند. در این زبان، کربلا بیش از آنکه صرفا یادآور گذشته باشد، آینه‌ای برای فهم رنج امروز انسان است؛ رنجی که می‌تواند در میدان نبرد، در تبعید، در بی‌عدالتی اجتماعی یا حتی در شکست یک عشق جلوه کند.

کربلا در ادبیات و موسیقی، مرزهای تاریخ و جغرافیا را پشت سر گذاشته و به یکی از استعاره‌های رنج، وفاداری و مقاومت در فرهنگ خاورمیانه تبدیل شده است؛ استعاره‌ای که هر انسان اندوهگین، به شیوه‌ای، می‌تواند خود را در آن بازشناسد.

پیشنهادخوانی

دموکراسی بدون مخالف دیگر دموکراسی نیست

اخیرا کتاب «پارادوکس دموکراتیک» از شانتال موف، متفکر برجسته معاصر، ترجمه و منتشر شده است. او به همراه همسرش یعنی ارنستو لاکلائو، از اولین بنیادگذاران اندیشه پسامارکسیسم هستند که هنوز هم یکی از بزرگ‌ترین نحله‌های فکری چپ را نمایندگی می‌کند.

با این حال، کمتر اندیشمندی را می‌توان سراغ گرفت که جسارت زیر سؤال بردن بنیادهای فهم ما از دموکراسی نوین در نظام‌های سیاسی غرب را داشته باشد. در فلسفه سیاسی همواره سیاست با مفهوم آنتاگونیسم یا همان ستیز و تخاصم گره خورده است. وقتی نظام‌های سیاسی در برابر یکدیگر صف‌آرایی می‌کنند، هدفی جز تثبیت هژمونی و حذف نیروهای مقابل خود ندارند. «موف» در این کتاب تصریح می‌کند «آنتاگونیسم» یک وجه گریزناپذیر و ریشه‌کن‌نشدنی از سیاست بوده و بنابراین سازنده امر سیاسی است. از سوی دیگر، میدان امر سیاسی را نمی‌توان به محاسبه‌ای عقلانی-اخلاقیاتی فروکاست و باید این توهم را کنار گذاشت که ممکن است بین اخلاق و سیاست آشتی برقرار کرد. اگر آنتاگونیسم از میان برود، بالطبع امر سیاسی هم از میان می‌رود.

«موف» اما قصد دارد آنتاگونیسم را به پدیده جدیدی به نام «آگونیسم» تبدیل کند. منظور از آگونیسم همانا پذیرش و قبول تخاصم‌هاست. در آنتاگونیسم، تقابل «ما» و «آنها» به صورت دشمنانی است که هیچ زمینه مشترکی ندارند؛ ولی در آگونیسم، مشروعیت رقبای خود را می‌پذیریم و «دشمن» تبدیل به «مخالف» یا «رقیب» می‌شود. به‌طور کلی «مخالف» دشمن است، اما یک دشمن مشروع که زمینه‌های مشترکی با ما دارد؛ چراکه هر دو بر سر اصول اخلاقی-سیاسی لیبرال‌دموکراسی (یعنی آزادی و برابری) اتفاق نظر داشته و به آن اصول وفاداریم و از سوی دیگر، بر سر معنا و به‌کارگیری آن اصول، اختلاف‌نظر داریم و این اختلاف را نمی‌توان از طریق مذاکره یا مباحثه عقلانی رفع و رجوع کرد. مخالفان با یکدیگر می‌جنگند، اما براساس زمینه مشترکی از قواعد (که در واقع همان قواعد دموکراسی آگونیستی پلورالیستی است). از دیدگاه «موف» هرگز نمی‌توان تعارض میان هویت‌ها را به صفر رساند و نمی‌توان به شکل غایتمندانه هم مخالف را به موافق تبدیل کرد؛ چراکه پذیرش چنین فضایی از لحاظ نظری، اولا بیانگر همان هماهنگی و آرمان‌گرایی توتالیتر است و ثانیا موجب ناپدیدشدن «سیاست» به‌مثابه آوردگاه تعارضات می‌شود. موف برخلاف بسیاری از چپ‌ها هرگز در مقام نفی تمامی باورها و سنت‌ها در اندیشه لیبرال نیست و معتقد است چپ باید خصلت کثرت‌گرای جهان را بپذیرد و چشم‌انداز چندقطبی در پیش گیرد. این کتاب در سال ۲۰۰۰ نوشته شده و اوج هوشمندی «موف» اینجاست که در این کتاب دو پیش‌بینی مهم را مطرح می‌کند که اکنون هر دو محقق شده‌اند. ابتدا اینکه پیش‌بینی کرد احزاب پوپولیسم دست‌راستی در اروپا سر برمی‌آورند. وقتی موف این کتاب را می‌نوشت، احزاب این‌چنینی چندان مطرح یا قدرتمند نبوده‌اند. فقط در همین یک هفته اخیر، دادگاه فرانسوی راه را برای نامزدی ماریون لوپن در انتخابات ریاست‌جمهوری ۲۰۲۷ هموار کرد و در آلمان حزب آلترناتیو (AfD) به‌مثابه یک تشکیلات راست افراطی، با اختلاف به پرطرفدارترین حزب بدل شد. دیگر اینکه «موف» پیش‌بینی کرد شیوه سیاست‌ورزی در اروپا باعث به خطر افتادن پیوندهای مدنی می‌شود که منجر به رشد بنیادگرایی‌های مذهبی، اخلاقیاتی و قومیتی در اروپا خواهد شد. پویا نعمت‌اللهی این اثر را ترجمه و نشر لوگوس آن را منتشر کرده است. خوشبختانه تقریبا همه آثار مهم «شانتال موف» به فارسی در دسترس مخاطبان است.